

هذا الكتاب من كتب التفسير في تفسير القرآن الكريم
تفسير القرآن الكريم في تفسير القرآن الكريم

البرق

الزيتون : " شجرة خضراء العصور جانيه عقول ، نقول في اسم الزيتون بركة

George Washington

والله اعلم

عن رسول الله صلى الله عليه وآله

(2)

CHECKED-2002



آن چیست که تهنه
که صورت اخبار
کام می شوند و
پیرایه خبرش
امید اول این
خود میکرد البته
ده حلال
سامی باشم
دید حرفی

اسوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه شریفه
من الاولین و قلیل من الاخرین را ناسخ قرار دادن بعضی کسان را نازل بود که
چون معنی دارد سوال دوم فلا اثم بواقع النجوم قسم است تاکید این
قسم بجهل و الله انفسهم لو تعلمون عظیم فرمودند و همیشه چیست سوال سوم
و کریمه هل فی ذلک قسم لذلک حیران چه معنی دارد سوال چهارم در مضمون
سعیکم لشيء كراشه بود که بعد از یاد کردن سوگند با بحرف تحقیق موکد گردانیده
اند سوال پنجم لعل در قرآن شریف براس چه معنی می آید سوال ششم
شجره ناره که از بعضی آیات مفهوم می شود مراد از آن کدام شجره است سوال هفتم
عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد اهل معنی کرده می پذیرند و در آیت
ختم الله علی قلوبهم آیه عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است

بیست و نهم در افراد صبیح و صبح آوردن قلوب و
 در آیه مذکوره چه نکته است مکتوب اول در معنی بعضی آیات شریفه
 ب نام مولوی محمد صدیق صاحب دایم بر کاتخم و جلاله الله کاسمه المصطفی
 بنی خلائق محمد قاسم سرایگناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض
 از دست و دست که عنایت نامه سر پای منت کشیده باشد اما کمالی طبع
 حال مشتبه و عوارض متنوعه بهانه دست کشیده شد و در نه تقصیر تاجیب
 ز نامه اعمال این حقیر نوشته نمیشد و بیرون آن نامه دیر آید و بیایم آمد
 روز بنام خدا نوشته ام کاش کار گذاری امروز در پیچه تلاقی با فایده شود
 بوی سوال اول محمد من این مسلم که اخبار صلوٰه باشد یا کاذبه در خروج فیه این
 همراه احکام که ده اند اما انتشار آن چون این است که احکام از اقسام آن
 باشند هر چیزیکه جهت انتشار آغوش دارد و مورد نسخ توان شد که تکیه علیکم
 الصیام و لله علی الناس حججه الیهیت و غیره اخبار اگر چه بطریق تحقیق از قضا
 اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار انشائیت از انشائات لایزم تا زمانه نبود
 صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی نسخ بودند که درین زمانه بوجه انقطاع و حجب
 محکمت داخل شدند القصه این اخبار و امثال آنها بدان ماند که حاکم علیه
 صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع دهد نظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی لحاظ
 من حیث هو این جمله اخبار باشد اما لفظ مخبر عنه از انشائات شمرده شود
 چون این سلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان
 سرور و ازین قسم اخبار و افاده جهت انشائیت برتر اند منی مینی که

اینجا احتمال تقدم مخبر عنه دو راز قیاس نیست و در عقود آن چیست که تهمت
 مخبر عنه بر وزه همگ اخبار مذکوره گردانند اینقدر هست که صورت اخبار
 پیرایه نیز بر هر چو مضامین کشیده بایحیام تحقق در پی استحکام می شوند و
 بدست که ثلثه من الاولین الخ از اقسام وعده است گو در پیرایه خبرش
 کشیده آمیخته و از آن راقومی گردانیده اند مگر باغزایش بالا بر آمیخته اول این
 تقویت را چه ضرر اگر تنقیص موعود اینطرف بی نیاز سے کار خود میکند البته
 صورت کذب درین میدان گرد افشانیها میکند و گویا پیرایه حلال
 و بی نیازی نمی رسد زیاده ازین چه حاجت که سمع خراش سامی بکشم
 آری اگر تفسیر سے در پیش نظر همچنان می بود شاید تا باید و تر و بد حرفی
 حذمی نوشتم اکنون اگر فقط با اعتماد خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود اینقدر
 دیگر بفرمایم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب یمن
 می ترسم که منجمله تفسیر بالا را سه نباشد ورنه دفع این غلیجان سهل بود که
 اختیار و اهل جنت و نار یوم فضل با قاضیه یمن و پیار خواهد بود و پدید است
 که مقررین از ارباب جنت و نعیم مقیم اند نتوان گفت که او شان را
 بیمن خواند جانخواهند و او خصوصاً و قبیله که لفظ بیمنه و شتمه را پیش نظر گیرند
 چه بیمنه و شتمه جاسے راست و جاسے چپ را گویند این نیست که مثل یمن
 و شمال بر دست راست و دست چپ حمل توان کرد توان گفت که
 بر او از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامہ اعمال شان بر دست
 و دست چپ شان بدهند مگر آن که این همچنان را بوجه قلت مزاوت

بلکه عدم نزاد است کتب لغت و کتب ادب اطلاع نبود با کماله اگر مراد
 از یمن و شمال دست رست و دست چپ بود و آن وقت محتمل بود
 که مراد از اصحاب یمن آنانند که نامه اعمال بدست راست خواهند گرفت
 و فرق تقرب و عدم تقرب در اینجا کار نمی کرد و بهجت رفقه کار خود خواهد کرد
 سقرین را بهدراج علیا خواهند برد و باقیان را بدرجات مسافله خواهند نشانید
 و وجه مدافعه این هم قطع نظر از آنکه لفظ یمنه و مشتق از یمن این چه مردان
 شاید آن است اول نص کشنده از واجا ثلثه است ظاهر است که اگر
 سقرین را داخل اصحاب یمن خواهند فرمود و تفریع او بر سه چگونگی رست
 خواهد آمد و یکنه واقعات در باره سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسان را
 می بینیم که از آنکه سقره خود یکدم بیشتر نتوانند نهاد و مامانها کماله
 مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند
 بنشینند و وقتی که خواهند بایند اگر کیفیت مصوری در که خداوند پرور
 که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آریم کدام مرجع است که نوک او بدل خلد
 القصه ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصابع و صفت
 عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را به اختصار باشد مگر نه به اینست که وصفانی
 علت و مقتضی محکوم است بلکه مراد است که محکوم علیه این قضایا جهت
 تقرب و یمن بود این نیست که مثل الکاتب ضاحک بالکل لغو و بیجا بود
 فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چون مایه علم من جلیلم یمن خیال نارسا برین
 تفسیر می در سینه دارم نه در سینه جبر است این سخن در زبانم نیست -

جواب سوال

جواب سوال دوم و چه عرض آنکه لقمه لؤلؤ عظیم مقسم علیه است که بالفاظ
 طیبه آن لفظ ان کرم در آورده اند عرض نیست این مقسم علیه از مقسم علیها
 پنهان برتر است که بوزن آفتاب از روز قمر اگر اینجا نیست که شش اگر بی نور
 چرخ و قمر را هم درستی نیست که درین حالت خللت ذاتی بدریوزه گری رود
 اینجا هم نیست که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه قضایا و منبیه
 غلط باشند بجز این مقسم علیه یمن غلط باید تا سامان را از خواب خللت
 بیدار نماید مگر اینجا همه اقسام بیک مرتبه افتاده بودند از سر انتساب این ایمان
 بجانب ملک علام غلطی در آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود
 نظریه یمن بوجه غلط مقسم علیه غلطی مشاراً الیه را یاد و همه آماده قبول نمودند
 تا بساوا ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری فهمیده روگردانند
 توجیه دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر افعال خاده اند علویات را جلوه افعال
 داده اند هر تفسیر و انقلا بے که در خاکد ان زمین رو میدهند مشاراً
 در عالم اسباب یمن کو اکب اند که باطوار مختلف می آید و میرود عده تفسیر
 و محبین انقلا بے که پس از انقلاب ظهور روز قمر بآئینه حدوث برگردان
 آمدن زول قرآنی است نظریه یمن را آنچه این انقلاب از جمله زانجا برتر
 باشد نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بحیث مخصوصه ظهور فرموده
 از جمله نقشه های که در حوادث جلوه گر می دارند حسن و اعلی باشد برین وجه
 دیگر حوادث که مقسم به خدا می گردید اند بدین نقشه نزدیکین سبب موصوفه مقسم علیه
 فقط جواب سوال سوم هل فی ذلک قسم لذی

جواب سوال

استفهام تقریری است و اگر کسی بمعنی تحقیق گرفته باشد سقط اشارت
 نیز همین باشد مگر این جمله را بعد جملها سے متضمنه ایمان مذکور بطور اعتراض
 آورده اند تا اینجا محض مضمون غلطت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را
 بدلت مابعد محذوف فرموده اند بنیال احقر مطلب نیست که اگر فرموده
 ما را بشیریم نخواهید بخاد چنین و جهان خواهیم کرد پس ازان بطور اثبات
 قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الهی کیف فعل ربك الخ فقط -
 جواب سوال چهارم آنست که لست بانی بنیال و چون جواب اعتراض بیانی
 اکثر کم نهان است که بل می گویند چون هدایت و توفیق بیست خود فرموده
 ماند دست ما کوته و ستان تا بان رسید همه را برابر چرا اگر داند و بیارے
 از کم عقلان بر زبان سخن میسازند نظر برین فرموده باشد که ساعی
 بنی آدم از یک نوع نیست هر چه سیادت قبول خدا دارد و یا گوئیم هر ضلع
 صوکی حقیقت است و را هر یک را به نتیجه حدیسی نوازیم و همین یک سخن
 بطور اگر بشاور بان باشد که مایات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس
 من لدن واحد و اما افرجه فیه و اما افرجه فیه و اما افرجه فیه و اما افرجه فیه
 عرض تمام انشاؤد همه را یک آن عرضی گردانده باشد و به پای اشاره آن باشد
 که چنانکه چشم را در گردان کرد و گوئیم کار در از اختلاف کار هر یک
 با اختلاف و این را چه می گوئیم چنانچه اختلاف از این ساعی بنی آدم با اختلاف
 انواع ساعیان باید رسید باز به اختلاف و اما افرجه فیه و اما افرجه فیه
 نباید کرد و در نظر را یک باب و در گذرم و چو را یک باب و در گذرم و چو را یک باب

جواب

قار الذات

جواب سوال پنجم لعل بجهت افاده ارتباط ماقبل و مابعد است اما نه هر
ارتباط بلکه ارتباط سببه ماقبل و سببیه مابعد و آنهم بطوریکه فیما بین یک غیر
قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد ختم اینست که فیما بین سبب و
سبب تقدم و تاخر زمانی نباشد نه اینکه سبب و سبب در بادی النظر
غیر قار الذات باشند مثلاً گندم را اگر برشته افشانند این ختم برتری سر بایه
اسید واری حصول رغله افشان مضاعف پس لذت باشد و در غیر تحقیق
درین قصه هم اگر چه سبب و سبب غیر قار الذات نمایند اما انظار ظاهر
پرستان همین گندم را سبب و سبب دانند نه ظهور را نه با جمله ترجیحی
که موصوفه که لعل است از معنی رجاء و رناید و اما آنانکه از الفاظ گذشتند
یادین قصه نظر غور نموده اند لعل را بعضی شاید بگیرند و شاید را شکر
پنداشته حیران می شوند نه شاید یعنی شک است نه لعل را با شک و کار
فقط اشاره بامید واری میکند که بنایش بر سببیه و سببیه نهاده اند و ظاهر
که سببیه و سببیه شدنی شک و عدم متین نیست شک و عدم متین را اگر
در هیچ موقع جاسمیر می آید و جهش آن باشد که در سببیه یک نسبت دیگر
شک یاد وجود اسباب شک رود و در این نیست که در وجود اسباب
و سببیه آنها متین بود و با اینهمه شک از میان خیزد چه این سوال
شجره ناد و آیتیکه متضمن شجره مبارک است شجره که از اشجار که طور است
تحفیس نفع او اینوقت یاد دارم از تفاسیر و ریاضت که هر چه باشد در او
همین قسم شجر معروف است حاجه تاویل چیزی که غیر تنقید سببیه نیست

جواب سوال

مطابق ظاهر آیه همین شجر دنیاوی است گو مسقط اشاره بطن آیه چنبر سے دیگر
 باشد و شاید وجه استغفار همچو خطرات باشد الفصه لکل آیه ظاهر و بطناً
 مسلم است و ظاهر آیه رو بهین معنی ظاهری دارد جواب سوال اینست که وجه
 کراست عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع باین معنی بفهم میوز نیاید که جمع
 مقابل تثنیه و مفرد معطوف و معطوف علیه نتوان شد شاید مرادشان چنانچه
 دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفرد مکرره داشته و غرض شان این باشد که
 جمله را بتاویل مفرد گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد را بر عطف
 نمکنند و اگر مرادشان همین است که آنجناب نوشته اند یا او شان در تمهید
 این قاعده خطا کردند یا در تحدید این دایره بخلط افتادند این نوع بر صفت
 شش مثل باشد و هر صفتی بزرگ و اگر بود یکی از آن مکرره هم بوده همه
 و این که در قرآن شریف وارد شده از آن قسم مکرره بکران باشد
 و اگر تمهید و تحدیدشان همه صحیح است اعتبار معنی را بودن الفناظرا
 جواب سوال هشتم همه مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست
 است و حکمت در اختیار لفظ سمع بے آنکه بعلامات جمع بنوازند بنظر این
 کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجهش
 آن است که آنچه در مشاهد افعال اند و ظهور افعال بدون ملکه و قوه که
 بالیقین وجودی باشد صورت نبرد و تفاوت و تشخص و جوایات در
 حقوق فصول و منیرات بدست نیاید بدین وجه اختیار صیغه جمع نهیب
 آمد و استماع قسمی از افعال است و آواز دیگران بگوش رسید و کما فی

میکند همچو آنکه همچو البصار و قلوب نور نظر با محبت بر آمده معصولات را
 در بر یکیش و ظاهر است که جهت انفعال من حیث هو انفعال و تحقیق
 فقط از روی عدم وار و ورنه قبول آثار که کار انفعال است از چه
 رو است اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینهم میگوید است
 که عدم من حیث هو عدم مختلف الانواع نیست اگر است وجود است
 اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار اشکال و اشکال
 سایه را مختلف الانواع نمایند چنانکه اینجا اشکال نور سایه می نمایند و رنه
 و حقیقت سایه را با شکل چه کار که او عدمی است و این بهر وجودیات
 باشد همچنین انفعالیات را قیاس باید کرد که فی حداتها واحد باشد اختلاف آنها
 بحیثیت اختلاف مقولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمعهم فقط قابل انفعال
 نه بلحاظ مقبول اشغال و رنه ختم چه فائده دهد بالضرور ایراد بصیغه مفرد و نسب
 آمد اما اعتبارات مقبولات که جمعیت را در آن سپرده صحیح عطف گردید تا اشاره
 شناسان بدانند که غرض از ختم دفع آواز با است نظر برین اضافتی بوسیله علی
 با آواز با و گوناگون پیوسته فهم ختم را بر فهم آنها خواهد کرد و الغرض غرض از عطف
 اشتراک ختم است در معطوف و معطوف الیه و ختم و جمع اشاره تنوع میکند بدین وجه
 انجام ختم تیر دو جا بیک اندازه شد و پدید است که ختم فعلی است متعدی و قلوب
 و سمع بجانب مفعول افتاده اند اندرین صورت عرض اصلی از عطف
 بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت و انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند
 چنان کیفیت هر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر امتحان خود ماند

البته انقدر فائده زانده بدست افتاد که سمیع بحیثیت ذات واحد
 و این تعدد محض بالائی است فیض مقبول است و این بدان ماند که
 در قالبی معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکه آنجا و حیات
 شکل قالب با انواع مختلف پیوسته از هر یک وحدت و وحده خبر میدهند
 همچنین اینجا خیال باینه نمود - کترین و متعلقان کترین همه شمول غنیات
 ایزدی هستند و بخدمت بیان محمد شیرالدین صاحب و میان محمد سحاق
 صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و دیگر
 هر که پرسد و یاد ماند از من سلام مبرور من باده سوال و رعایت فاذا
 انشقت السماء فکانک و سوره کالدخان الآیات و بعض آیات دیگر
 ربط آیت فبائی آلاء ربکم اتکذبان در فهم نمی آید زیرا که نعمت و آیات
 نیست سوال و هم جمله لیعلم الله من ینصحه که در سوره حدید واقع است
 با وجود قدیم آوردن لام پراکے کدام فائده است مکتوب دوم ایضا
 بحواله نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سرایان
 و محبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب الله تعالی - کترین محمد قاسم
 پس از سلام مستنون مدعا نگار است در جواب نامه اول اگر چه ناخوشید
 مگر تقصیر نشد پس از درود و نامه اول روز کے چند یوم چه کاهلی ناخوش شد
 باز از یادم رفت وقت روانگیم بر اسپور پنچهاران یاد آمد جو اشش نوشتم
 و همراہ گرفت و بدل مضمون کردم که بر اسپور نظر ثانی کرده بڈاک خواهم رسانید
 ایلودر هجوم اجاب فرصت نیافتم بھدران ایام اسباب کشاکشی بریلی

محمد

خاستند هر چند خواستم که نزد امام موسی محمد بن صاحب کشیده بروند و این
 زواروی در ارسال التوار و دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دارم
 آن نامه را به نفی الدین خان سپردم یا موسی احمد حسن صاحب همراه خود
 بغرض نقل بردند القصه آن نامه را از یک ازین دو صاحب باید گرفت
 باقی ماند سوالات دیگر جواب آنجا درین نامه عرض میکنم آیات سوره
 رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بنعمتها دارند که به سلب آنها آیات
 مذکور دلالت دارند ظاهراً است که سلب نعمت بر وجود نعمت منافی است
 و اینهم ظاهراً است که اینجمله امور شاراً الیه یا زوال سامان نعمت اند یا زوال
 که این نعمت است و لفظی بحکم الله بر نفس تقدم و تاخر یا قبل و یا بعد
 آن دلالت میکند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسراج لیتور مکان
 لام لیتور بر طایفه اسراج و سلولیت تنور و تقدم و تاخر ذاتی یا قبل و یا بعد
 دلالت خواهد کرد بر تقدم و تاخر زمانی آری انزال کتب و انزال حدید
 هم خود از زمانیات و حوادث می نماید جویش چیست جوایش امنیت
 که چنانکه بجهت بر اکتفا اول نقشه میکشند و باز موافق آن تمیر می نمایند همچنین
 بجهت بنا و ایجاد این عالم اول نقشه کشیده اند نامش شاید عالم مثال
 است و گمانم چنین است که آن قدیم است در آن عالم اول این قدیم
 و تاخر بر پایه تقدم و تاخر ذاتی بر روی کار آمد و باز موافق آن ظهور
 فرموده به تقدم و تاخر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکه انزال کتب و انزال
 حدید ذاتی و حادث است همچنان علم مذکور هم حادث باشد و اینجا هیچ

قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا است همه اول اینجا بوجود
 آمد یا بر طبق آن اینجا ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا
 نیز اینهمه امور باشد آری هر جا مناسب آنجا لیکن این حدوث اینجا
 پس از قدم علم اول منافی شان الوهیت نباشد کس نمیداند که شاید تعصیر
 پس از اختتام آن بعد آن که اول علم نقشه بدین باشد بر حدوث علم
 وقت شاید ولایت نکند بلکه شاید مذکور علم ظهور و ظهور علم اول
 باشد چنانکه این وجود ظهور وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحال بهم
 برادر این و جمله خانان و مجمع حاضران سرگشته اگر یاد ماند سلام
 عرض دارند مکتوب سوم بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت
 خالدين فيهما ما دامت السموات والارض الا ما شاء
 ربك عطاء غير محذوف و معنى شعر شنوی زنده معشوق است
 عاشق مرده به جمله معشوق است عاشق پرده به السلام علیکم -
 جمله خطوط سهوخته آتش شدند آن وقت یاد ماند که خطوط جلال
 سوختنی نیز زین سبب تعیین سوالات سامی و شوار افتادند حافظه ام
 درست و نه توجه به آنچه امور با دارم و نه خطوط موجود آنچه همچو سخنان بازی
 و گوشش است بمنار جواب میگردد و انهم اگر غلط افتد و مردم در ما دامت
 السموات والارض هر دو احتمال است اگر معنی استیصال مراد داریم
 چنانچه اکثر همین کنند و در امثال این کلمات مراد دارند آسمان و زمین و فرخ
 و جنت مراد خواهد بود و اگر نظر بر صیغه ماضی افکنند آسمان زمین اگر قتل لازم خواهد بود

مگر هر چه باشد متناهی خلوه نخواهد بود بلکه بلا غمتی خواهد افزود اول دوسه مقدمه
 عرض میکنم آن را در گوش باید نهاد اول هر چیز را از ماده و سیاهان حدوث
 بقا و خویش از حدوث و بقا ناگزیر است باز در صورتی که این پنج سامان
 در کائنات اسباب جود آنچیز نیز ضروری مکان را از حدوث و بقا و خویش
 از حث و کل و چون و چوب و غیره و هیئت مجموعی چاره نیست و در صورت
 فراهی این همه این هم ضروری است که مکان در راحت و جود جلوه افروزد
 دوم لکن الخیر کالمعائن دوم مشهور باد و ام موعود و شجره یونیکه
 آن را در قلوب مسیر آید این انود سویم هر چیز را دو گونه عمر است یخه طبعی
 دوم عرضی مثلاً ثمرانه را بعد پختن اگر بطور خود گذاردن پختن و شش روز باقی
 ماند و پس و اگر در سر که یاد رهند و روغن اندازند همون انبه سالها سال ماند و
 متعفن و متغیر و فاسد نشود چون این دوسه مضمون بدیهه حذا م شدند این هم
 باید شنید اگر آسمان زمین آخرت مراد گیرند اول این دوم و خلوه که بهر کفار
 و مومن در ذریخ و جنت است بوجه بقا و خلوه زمین و آسمان اندازیم
 قضا یا قیاس تا به دل رسد چه آسمان و زمین اندازیم هر چند آسمان زمین
 نبود که خمیر مایه بنی آدم بود اما ازین هم چه کم که بدل مایه تجلل آن توان از مردم
 اینست که قابلیت بسما داده اند و قابلیت که زمین نهاده اند بمنزل علت تامه بی
 آدم و دیگر اشیا و واقع بینما بین السما و الارض است و همین باشد که گفته شد
 بعد السموات و الارض لفظ و مابینهما می افزایند تا دانند که این تعقیب ذکر
 شمره آن تعاقب ذاتیست که در علت و معلول و سبب و مسبب خانه نشین است

باز بارشاد جل لکم الارض فزاشا و السماء بناء و انزل من
 السماء ماء فاحز جرده من الثمرات من قال لکم یاین طرف راه نموده
 که سامان بقای بنی آدم بین ارض و سماست که اول ذریعه حدوثش ازین
 محکا اگر فرض کنیم که خاک را از میان بنهرم گرفته خاک دیگر پرا بر او در برابر او نهند
 در کار اوراق بیج فتور و قصبور و نیاید باز اگر آب را بریزند و ملو است
 برند و همچنین بدیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی هم بر خیزد لیکن
 بیشتر نظر بر طبائع دارند و خیال سوانع خارجی به ما دم بلب آرند که احتمال سوانع
 خارجی در پیش آید ورنه بدون استثنا سوانع قضایا بر طبعیه پیرایه دوام کشد
 مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را میخشد از زهر میرند و از آب حیات باز
 زنده شوند اینهمه قضایا بر طبعیه پیرایه دوام مذکور شوند و هر کس ازین قضایا دوام
 فهمد حاصل آسمان و زمین و وزخ و جنت هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه
 خمیر انسانی بشهادة یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات
 تبدل میشود مگر این تبدل همچو تبدل خاک بجای خاک موجب تحلیل تاثیر خمیر نباشد
 و خود پدید است که آسمان و زمین را اگر فناست با سباب خارجی است نه فنا
 پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره سخاوه اند آنجا رخسار گریه جسمانی
 شان شود و شاید همین است که از اول تا آخر یک انداز قائم اند فارجم
 البصر هل تری من فطور و همین است که فنا را ارض و سما بفتح صو
 تقدیر یافته اند و بصورت مقتضای طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون
 این دوام طبعی را در نظر دارند باز بر خمیر بایه بودن بایست آنها نظر نگمارند این

مستحق شود که ارض و سما را دوام هست و تا دوام آن خدا دوام بنی آدم ضرورت
 واللہ اعلم بحقیقۃ الحال باز اگر ذبح موت را در خیال خود محفوظ داشته بیا د
 آرند که فناءیت سما و ارض را در کار آنها راه نداده اند احتمال سوانح دوام
 هم برین استمرار آنحانیست با جمله خلود بنی آدم را که درین آیه مذکور است
 اگر بوقت بقا سما و ارض دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان
 کرده اند تا بر خلود دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال دیگر راه مذکور
 دوام ارض و سما بمنزل شیخود است اندرین صورت یقین خلود را استحکامی
 دیگر بدست افتد و اگر از آسمان و زمین درین آیه کریمه آسمان و زمین دنیا
 مراد دارند بالا هر آنچه مذکور شد انهم شنید نیست که اصل مقتضای طبیعت
 این است که هر شیئی را تا بقا رسامانش بقا بود و بس و اسباب بقا اگر بقا
 برسد میباید که این شیئی هم در رکاب او باشد نظیرین زیاده از زیاده مدت فیا
 بنی آدم اگر معیت او شد همان مدت قیام و بقا ارض و سما باشد زیاده از
 اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود و اندرین صورت می باید که مدت قیام
 و بقا بنی آدم باعتبار اصل فطرۃ زیاده از مدت قیام ارض و سما بنود و آری پیشتر
 خوبی عنایت و غطت چه ایم شان این مدت را بشمار نتوان آورد و زمین سبب
 افزایش با سباب دیگر لازم افتاد این است که اول خالد بن فیما مدت
 السموات والا دهن فرمودند باز با استثنای الا ما شاء ربک افزود
 لکن چون در نظر بنی آدم که کونه اندیشی شان از کوتاهی اعمار شان هویداست
 چه درین عمر کوتاه دور اندیشیها دور و دراز چه داند عمر آسمان و زمین چیست

که زیاده از آن چه باشد توقیت بعد از آسمان زمین مناسب آمد تا این طول تقابل
 آنها که سنگ و ام مشهود است این مضمون را بدل محکم زنده باز افزایش
 الا ماشاء سرایک میالغی تحقیقی دیگر باشد چه شیدیه هر کس بلکه حلیه صفایش
 را زیاده از تقابلش بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را تا کجا هست وصل
 همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض عوارض اتفاق است و
 اینجا هم مفقود است صفتی مفرح صفتی دیگر توان شد حجت معارض
 غضب میتوان شد مگر اسباب خارجه را آنجا مجال تاثیر نیست فکر فرمایش
 امید رخ و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استنار الا ماشاء سرایک
 بدین خالین بیاورند بلکه استداراک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت
 ازین سما آید خلاصه مرام آن باشد که از فضا خارجی حسابی نباید گرفت بلکه بیروم
 طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید ثلثه آسمان و زمین را بوجه
 تضاد ارکان فضا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر
 باشد بر طبیعت باشد پس اندرین صورت این توقیت و تعلیق نصی صریح
 بر نمود دوم باشد و بوجه نکات معروضه بلا نعتی عظیم بدست آید و الله اعلم
 و بلکه تم ربط استنار باین مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد
 و اگر ای محاوره تسلیم کند بطور انقطاع خواهد بود و العاقل تکفیف الاشارة
 جواب سوال سوم رع زنده معشوق است عاشق مرده به باب الاستیاء
 عاشق معشوق ضایع و خود را نمی است یک از رضا مع خود را رضا
 دیگر است زندگی که عبارت از حسن بالاراده بود بال و پیر انداخت

و چون این است این حیثیت و این اعتبار از زندگی بهم دست برداشت
 ورنه زندگی بے ارادت حیات بے شئیت بود و هوکما تری به جمله معشوق
 است و عاشق پرده به عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بی غرضی
 و بے نیازی لازم است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر و حاجت نمان
 از عدم نمان است و احتیاج آب در صورت عدم آب و اگر وجود این شیار
 است باز بجهه طور بے نیازی است پس سستی مناسط معشوقی و سستی مدار عاشقی
 بود اندرین صورت جمله معشوق آمد مگر چون وجودات خاصه را احاطه اندامها
 چنان ضروری است که مقید را قیود و آغوش گیرند و از چار طرف گرد آیند
 لاجرم جیلوله آن همچو جیلوله پرده در میان آن وجودات و مدرکان آن
 ضروری است با اینجه تصویر شاید تصور این مضمون دشوار افتد مگر چه توان
 کرد که زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درینوقت که افکار
 دیگر پیر سر اند پریر و ز جواب سوالی که تعلق بنفوذ قضای قاضی داشت
 برینج و شش ورق نوشتم دیر و ز جواب سوال که یکجی از وجود اجزا
 و وجود کل اتحاد و تغایر آنها تعلق داشت و دیگر از غنا
 و مزایا سر بود بزبانی عربی بر دو ورق کلان که ساوی چار
 ورق این تقطیع باشد قسمی مردم امروز یاد غنایت باعث
 این تحسیر شد غرض من هجوم سوالات و توان از افکار و مزاجست کارها
 دیگر که نتیجه آن در امروز و فردا سموع خواهد شد انشاء الله تعالی
 جل جلاله اطمینان از دل و فرصت از اوقات بر بودند انهم

در علم حقیقت و از قلم پیروز اگر غلط است و جهش اینست و اگر صحیح است الحمد لله
 جل جلاله همه برادران و اقارب خویش و یار و آوران حقیر اسلام را نند و کتب و جام
 متعلق تفسیر کریمه هل بنجاری الا الکفور و وجهه اختیار و صاف اربعه
 در سوره قل اعدوا رب الناس - بسم الله الرحمن الرحیم کترین نام محمد قیام
 نام بنحوت عزیز از جان مولوی سید احمد حسن زاده الله تعالی پس از سلام
 و شوق بکون مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شد به و ملی رسیدم و دیدم
 که خطوط اطراف و جوانب رسیده نهاده اند بجهت عنایت نامه مولوی عبد الغنی
 هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در اوقات خلوت کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که
 شب دوازدهم این ماه بود با انجام رسانیدم نوبت به بست و یک ورق رسید اکنون
 جواب نامه خود باید شنید بوجه هجوم اشغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف نماید
 اینوقت هم دشوار است چه عزیزم حاجی ظهور الدین احمد که بتقریب استقبال
 حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاد خود حاجی محمد اکرم آمده اند
 پیش نظر اند سگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آن عزیز از آیت
 فهل بنجاری الا الکفور رسیده اند و حاصل سوال بطاهر اینست که
 جز او سراسر مخصوص بکفارت نیست عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منها و نند
 و معذبه شوند اندرین صورت این صحره معنی دارد چو **جواب** این شبهه
 بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از تنه دل نبود بلکه اقتضای ایمانی
 معارض اوست مگر غلبه اثر و بگرداخلی یا خارجی سرایه عصیان میگرد و اندرین
 صورت منشأ این اثر چیز است باشد که بذات خود عارضتی است و باقتضای

ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یافتن نام فرجام مگر چون اینچنین است این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر آن باشد که اگر موصوف بالذات بعضیان چیزی اخلی است فرض کنیم همان را نفس گویند آن چیزی اخلی دیگر باشد و منشأ اذعان ایمانی چیز دیگر و احکام این دو متضادین آنچنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر مرکبات عنصریه آب را با آتش گره داده اند بجز حال تسلیم تضاد فیما بین ضروری است ورنه کفر و ایمان باین تضاد و تقابل که دانی و همه دانند از یک خمیر نمایند و اگر سرمایه اثر مشار البیة امری است خارجی مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض و منضم او خال جهنم جزا بود اگر آنرا قابل آن دانند و در حق مومن تطهیر اگر اثر مذکور را قابل مجازات نه پذیری پارسه ازین چه کم که این او خال مومن در حق او مجازات نبود تطهیر باشد که لاجرم ناسخی از رحمت است نه غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و این بدان ماند که نقره و زر و ربوئه گذارند و بگذارند تا چرک از روی تابانش جدا افتد و جمال مستور او ازین پرده نازیب برآید یا اولاد خود را بحجام و جراح حواله کنند تا نیش زنده آلایش از دمل او برآرد و پاک سازد و طرز دویم آنیکه دخول و وقوع از مجازات و اذخال عام است که گاهی کسی را در آب و آتش اندازند و گاهی پارسه او بلخزد و بقیة آن را خود اندازند و باز نه سرارند و از اندرون برون نکشند و چون بکشند که خود انداخته اند و آنکه بوجه عناد کسی را بچاه و آتشدان می اندازد و عرض او همین باشد که بمیرد پس دست او چه گیرد و آنکه پاچو

لغزید و بنیاد از هر طرف بهر اخرج او دوند و نامقدور زنده براند همین طور
 قصه و نرخ است اعاد نامد منها کفار را خود بیند از دوازده باز نه بر آورد و سونان
 را پائے بلغزد و بدین سبب در آن درایز همین است که او شان را از راه بواب
 نه پروند از راه پل بردند و میدانی که در دروازه بهر دخول و اذخالت است و پل
 بهر عبور و مرور نه بهر وقوع و دخول اگر کسی بقیته این اقتضای پل و صراط
 نیست پالغزی او باشد نظر برین این را مجازات نباید گفت غرض مجازات
 فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی فعل عبد است نه فعل معبود چون
 سونان را پائے بلغزد از هر طرف شفیعیان بدوند و برانند باین تقریر علی
 بسیاری از مشکلات حدیث و قرآن سهولت توان کرد فقط قل اعوذ
 بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
 الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْغِيَةِ وَالنَّاسِ
 دُرسوره و الناس وجه تعوذ لبه اوصاف از یک شر و وسواس امینست و الله اعلم
 که وسوسه را بایمان تقابل ایمان غزم و اقتضای انقیاد را گویند و وسوسه را
 رو بسوی و اگر هست چنانکه هویداست مگر سید اول ایمانی همین ربوبیت او تعالی
 اول نشو و نما را انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتها ربی پایان او تعالی باشد و ربوبیت
 خداوند را دانی که دست بدانان ملکیت دارد چنانکه غلام بقیضه آثار خود محبوس
 بود و بدین سبب کسب معیشت نمیتواند یا زوجه در قبضه مالک بقیضه خود محبوس
 باشد و بدین وجه قوت خود محکم نتوان کرد همچنین بلکه زائد ازین جمله کائنات
 در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس

فیه
 مؤلف

چنانچه زن و نفقه غلام و زوجه بحکم حبس بر آقا رزق باشد نه بحکم ملک یمن و
 ملک کحل و نه نفقه ایام ابا و نشوز و خروج هم بگردنش ثبت می شود همچنین
 نفقه جمله عباد بحکم حبس مذکور بزمه خداوند کریم باشد و باین وجه که خروج از قبضه
 قدرتش محال است سقوط عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همین اعطای قدرت و
 دهانی و جسمانی باشد دیگر چه باشد لیکن چنانکه ربوبیت منوط بملکیت بود و همچنین ملکیت از
 الوهیت خیرید شرح این کجاست که الوهیت همین عبودیت باشد و عبودیت بحکم تصرف
 خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که همین تذلل و انقیاد است و بس لیکن بنابر
 تذلل فقط بر محبت است امری دیگر منشا را این کیفیت نتوان شد آری گاهی
 بواسطه دگران روی نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش محشوقان بهره
 کرده باشی و گاهی بواسطه بیان باشد نیاز یک بخدمت دربان و پاسبان آقا
 و رقباء باشد از همین قسم است و نوکر هر چه با قار نعمت خود میکند از همین قسم
 غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را بر طرف کند باز رو بسویش نمیکند
 اگر آقا محبوب بالذات بود و انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون این
 مقدمه هویدا شد از موجبات محبت نیز باید گفت متعلق محبت بصیغه مفعول در
 ماسخن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضه زوال نتوان شد
 یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتوان یافت مگر هر چه
 بادا باو اینهمه از ذات بحت فروتر است جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبه صفات
 بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که ازان طرف چیزهای افاضه
 فرموده اند پس چنانکه نور صا دراز شمس از شمس بر زمین فائض می شود همچنین وراثت

آن طرف که همین صفات باری تعالی باشد باین طرف فائز می شوند و از اینجا بسته
 باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات نظام صفات باری تعالی
 اند حق این است آری اولین صادر همین صفت وجود بود که نمود ما از دست مگر چون
 حقیقه احسان او تعالی دانستی قدری از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه ندین
 صورت واسطه فی العوض و جملة صفات خداوند تعالی باشد و موافق تقریر متعلق
 آیه اولی بالبیین که در تذکره سطور است قریب چه اقربیت او تعالی شهود
 شده باشد چون قصه پنجمین است تعاقب جملة اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی
 احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و انهم واضح شده باشد که الوهیت از
 ملکیت بالاتر است و چه این تفاوت این است که مصداق ملکیت او تعالی همین قوه
 تصرفات و ملکه حکمرانی او تعالی است که در قرآن مجید الرحمن هم آیات اتعبدون
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بَلْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
 فرموده اند و میدانی که نفع همین فاضله است و ضرر سلب آن اگر بمحلی فرود آید
 همان محل ربوبیت برآید که فعلیت قوه و ملکه ملکیت است و میدانی که قوه و ملکه
 از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تدلل محروم است
 بالا مرتبه ربوبیت و ملکیت است درین دو مرتبه منشأ اضافه آن طرف است البته
 آن اضافه صادره از آن جانب واقع برین جانب است و نه قطع نظر از
 از وقوع فی مرتبه الذات کائنات ازین اضافه بهره ندارند و بدین سبب
 اگر گوئیم که این طرف استغفار و افراد مقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه
 مجبوتیه منشأ و مصدر اضافه این طرف است و این اضافه محبت و واقع بر آن

طرف است و بدین نظر اگر گوئیم که آخرت به من هو این اضافه بجهه مزار و ملک من
 هو افراد و استغنا است نه اضافه درست بود این قدر بخوبی روشن توان شد
 که مرتبه محبوبیتی که همانا مرتبه الوهیت است از الوهیت و ملکیت بالاست چه مقید و
 صفات از مطلق و مفرد و تر باشد با جمیع چنانکه مناظر ربوبیت بر ملکیت است سناط
 ملکیت بر الوهیت است چنانکه ملکیت کاربرد از الوهیت است ربوبیت از کاربرد از ان
 اوست تسخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است سرایه گرم بازاری الوهیت
 باشد تربیت مناسب که از آثار ربوبیت است عمده دستکاری ملکیت بود نظر برین
 ربوبیت نیز از کاربرد از ان الوهیت و محبوبیت خواهد بود پس آنکه از سوسه پناه جوید
 ازین راه پایه پایه بوجود خود رسد و چاره کار خود که همانا کار اوست بجوید و از کس دیگر
 نگوید بان اگر سوسه را مخالفه باقتضای عبودیت نبود و الهیته تعوذ از ان ازین
 درگاه باین راه نمی بایست که هر کاری و هر مردی سگر قاعده علاج بالصدر اخذ و بی
 نظر برین پناه از سوسه بدرگاه عبودیت و الوهیت می باید جست سگر افتادگان حضرت
 عبودیت را رسانیدن عرائض خود تا بآن درگاه بی وساطت توالتش چه بد چه
 خیال متعسر است که رعایا را بلکه اعراض حال خود میو سطر کشند و نشنند و لارژ
 دشوار باشد از اینجا وجه ترک داد عاطفه باین اوصاف مسطوره اعنی رب الناس
 ملک الناس الله الناس و اختیار ابدان هم داشته باشی و هم مطلب اصلی سوجه
 شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسده درگاه متنازله که یکجانب و یکجانب از یک
 بلار و اصغ شده باشد سگر خوشتر آن است که اینجا نب هم تثلیث مناسب بر آورده
 شود عزیز من و هو اس را بیان حقیقه متعوذ منه بنظر و این را متقابل مرتبه الوهیت

که ملک الناس و رب الناس عنوان همان حقیقه اند و خاص را از خواص او
 باید شمرد که قاهر بران جز ملکیت که از خواص الوهیت است نتوان شرح
 حاصل این خنوس همین اختفاست که کار و زدان باشد و تدبیر و افضت ایشان
 جز شایان از کس دیگر امید نتوان کرد **الذی یحیی و یموت** بیان فعل ماضی و کما
 است که دافع آن جز تربیت که کار الوهیت بواسطه ملکیت است نتوان شد
 اکنون از وجه توجیه متعویبه و تریع متعویسه در سوره فلق هم بقدر فهم می باید
 مخفی اگر بیانی نشده باشد اول ضرورت است که لب و دهن و غیره جانوران بر
 خوار و غیره تا بدان نرسد و دوم ضرورت است که آب چاه و هنر و باران و هوای حیات
 آفتاب باور سرد و گرم برف و غیره اسباب احتقان حراره غریزش بر ویفتد چهار
 مالک بوجه عداوت شاخ و برگ نه برند و پنج او نه بر کند اگر اینهمه سامان فراهم شد
 امید است که آن نهال گل و بار آورنده امید کامیابی معلوم چون این مقدمه مهمل
 شد میباید شنید که فلق چه اولین سامان روئیدگی است سگر این انداز پیدا کردن
 نه مخصوص به نباتات است بلکه در جمله مخلوقات همین سان کند چیز را از چیز
 می براند و همین را شکافتن گویند از غذا که کثیر المقدار نطفه و بیهیه و از ابر باران
 برارند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود هیاه کل ممکنه را برارند و غرض از زیر
 تا بالا و برپیدا کردن همین شکافتن است و بسا اندرین صورت رب الفلق کنایه
 از خالق باشد سگر بحیثیت تربیت که عنایت راستنرم است نظر برین در باره
 حفظ مخلوقات استعانت راست و حفظ را دانسته که از چار چیز ضرورت است
 اول اشاره باول است و ثانی نباتی و ثالث نبات و رابع برابع و حب

این تطبیق آن است که اضافت شربا حلق شیربان است که آن شرب
مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبزه خواری مقتضای طبیعت جانوران صحرائی است
پس ازینکه من شرب غاسق اذ اوقب فرمودند گویا اشاره بارتفاع اسباب وحدت
کردند چه قید اذ اوقب دلالت بر آن دارد که غاسق را اگر چیزیست پیوسته موجب
انجذاب شرب باشد و نه شرب تخمیز و سگر دانی که حاصل این وقوب این وقت
بهین القطاع علاقه از نماند پس اول علاقه را مقید خود باید بکاشت تا انقطاع
او موجب شرب شود و پیدا است که افاده علاقه جز اسباب و سامان در اشیا دیگر نباشد
بعد ازین و من شرب النفس فی العقد فرموده اشاره بتجاوز از موانع ترقی کرده اند
چه نفس فی العقد بحر بود و اثرش میدانی که همین عروص عوارض مخالفت طبیعت
اصلی بود که مانع از ظهور آثار اوست و سبب برف واقع علی الاشجار که جز از غریزش
محقق گرداند و از نشو و نما و ترقی باز دارد و مشابهت تام دارد و چنانچه جمله کائنات
انشط من عقل در پیچ و احوال متعلقه سحر پیودیان بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم دارد و است دلالت بر اینقدر دارد که چیزیست بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
غالب آمده مقتضیات طبیعی را پوشیده بود پس از آن من خبر عابد اذ احسد فرموده
بتجاوز از نفسدان کینه کش کردند که نبایش بر عداوة است نه آنکه همچو خویش جانوران
مقتضای ماهیت انسانی است والله اعلم و علیها السلام و احکم
منقوب بسم در بیان معنی بیت مشنوی شریف
کفر و کبر و کمالی ملت شود به هر چه گیرد غلته علت شود بسم الله
الحسن الرحیم سر یا غلته و کرم مرزا عبد القادر بیگ صاحب

دام غنا بشکم این گسترین خلایق که محمد قاسم اش خواند سلام سنون چنانکه
 عرض برد از دست من به دیو بند تقرب شادی مولوی محمود حسن صاحب بودم
 که عنایت نامه بنام این محمدان درین شهر کول رسید چون باز آمدم و آن نامه را
 گرفته لغافه دریدم دیدم که این خاکبیر کوچه رسوائی را با آسمان رفعت و عسک
 رسانیدند کنال خود معلوم احوال خود معلوم همانا از نظر مذیهائی آن بدیع العجب
 باشد که بنظر سچو این انش و بنیش این کم از کبوتر را شهباز بلند پرواز نموده اند
 اگر حک خیالات از صفحہ قلوب مردم بمن آموختند و لاجرم این خیال باطل را
 از خاطر سامی محو کرده نقش حقیقت خود بجلوت انعکاس طبیعت سامی آوردم
 اکنون بجز آنکه التجای بدرگاه محیب الدعوات و دربارہ صدق حسن ظن آن محمدوم
 و دیگر بکران کنم خداوند گیرم آن محمد و مان از لوث کذب و مرا از بارین
 محمد قبیله چه باز دارد اکنون ستم و دیگر میرا هم معنی است کفر گیر و کاملی نبت
 شود و هر چه کبر و غلته علت شود و بر نهید و سوخت است تمهید
 درین عالم اگر دیده بختايم هر چیز حقیقتی نهاده اند و هر حقیقت را صورت مناسب
 ان داده اند انسان را حقیقتی است روح انسانی و صورتی است این بکر چه بی
 در محاورات با همی از سر زبان که باشد اطلاق انسان حقیقت و صورت هر دو
 جدا جدا می کنند و از همین جا است که احکام بدن را سوی حقیقت راجع می نمایند
 میگویند زید عمر دراز و عمر زید را کشت و امثال فلک بین جمل احکام بدن منسوب
 زید و عمر را قرار میدهند حال آنکه صدق زید و عمر و روح است که فرستگار ازین خشتها
 و صورت اند بدن او که درین محرمه خورد و زود و بزرگ و کوچک و اینقدر دانسته شد

باید و هست که ایمان و کفر را بر حقیقت است که روح ایمان کفر از ابد بخانه خود
 که شعله و انفال آن باشد مثلاً اگر شعله و انفال صورت ایمان است و انفال کفر از ابد
 کفر پس اگر کامل و ایمان صورت کفر را بر کفر می توان گفت که خدا آن کس کفر
 همچنین که خدا فقر صورت ایمان بر روی کار آورد اگر گویند که ایمان آورد یا ایمان
 بجا باشد یکی از دو مورد است آنچه هم میگویم که نسبت آثار حقیقت در صورت پیوسته
 باشد در صورت انسانی چه آثار از حرکات سکناات و کیفیات و حیاتی و غیره
 گریه و غیره که از روح انسانی و حقیقت انسانی نمیرسد اگر روح انسانی را یا پیکر
 سرکار و نماز و این علاقه می بینی از میان برخیزد باز این آثار ناشی از خواهی
 نظر بر این است باشد هر چه حقیقت ایمانی را یا پیکر کفر هم زنند و آن باشد جان و بدن
 ظلماتی تنها یا نیم نور و ظهوری از آن طرف هم باشد بلکه خود این پیکر که از آثار آن
 باشد و این صورت خود یکی از مقتضیات آن مستوره معنی بود اگر شالش بکار بسته
 رایجین که اقتضای همان امور رابطه است از کیفیات فلیقه حال را حافی که سر و هم باشد
 چنانکه اینست این هم هند و اعنی رخ و شادی شوق و یاس امر است واحد که مجتنبش خوانند
 اگر تفاوت است تفاوت و تفاوت و محركات همچنین بنشاند و اقرارش و این آثار آن
 وقت کمال ایمان هم کیفیت ایمانی اگر باشد چه صرح اعنی وقت اگر بنشاند خاطر الطهار
 مافی الضمیر میباشد و این کثر است و قوی بغرض چند که متعلق با ایمان باشد خدا مبین
 بر ستمگو هم میباشد عظیمترین آن اغراض اعلا و کلمه الله و ترقی و بین و عظم و چند
 خلافت میباشد که در صورت کشته شدن متصور نیست بدین سبب مقتضای ایمان
 در میان آنها که خوف جان باشد کتمان ایمان و و این دوانی که در اجزاء کفر و ایمان

نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر هم بعضی دیگر اکابر و چندی اوقات آمده اند و همین کار را
 که او شان را بطول و کفر گرفتند و ملت شد ما را و شمار اکنون خست این قسم جان بر سپا
 و چنین اوقات هم سید با بحله جناب در کائنات صلی الله علیه و آله و سلم خبر اینچنین که هر گویا
 عمار رضی الله عنه شنیده تعنت نشدند و بر عکس این دیگران فرمودند که عمار کافر نشده از سر تا
 به ایمان پر شده و باز که حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو
 و جان از دست کفار استلا آرا این شاو که از سر تا پا ایمان پر شد همین بدل میریزد که باعث
 این قسم بدگوئیها کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانی نبود و اگر بسببش فقط علاقه محبت جانی
 بود و عرض نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از این شاو تغلیط بکفران حضرت عمار بود فقط نه تزیاید ایمان
 او شان و همین فعل چنانچه بطاهر می نماید در آن صورت هم این سنیت او شان سبب
 ماند فقط اگر فرق است نیست که در صورت اولی در حقیقت فعل عمار حقیقت
 افعال امثال با فرق باشد و صورتی دیگر چه حرج که در آن کتاب جنس ما و پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم اگر اتحاد است فقط در صورت حقیقت فرق زمین آسمان است چه از کتاب
 رخصتها نیز مثل کتاب نیمه باران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت بود یعنی در حالت
 زوجیت که در محیط آن از کردن و ناکردن هر دو ضروری بود تا الزام یک جانب از
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موجب مغلطه عوام نشود و با بحله افعال نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 بدین وجه که تبلیغ از آن می یابید و همچو سائلان بهر طریقی خواه از قسم کردن باشد یا از قسم نکرد
 از قسم عزیمت در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حق مالمبتعان با آن که هر چه
 گرفته ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفته ایم او آنچه که رضای باری بدان تعلق
 پذیرفته و نوعی از تحریض و ترغیب بدان کرده اند عزیمت است و رننه رخصت

اعنی بهترین است که بکنند و اگر کنند غذای و عتبات نیست که بخوف آن جگر خون شود
 چون معنی مصرعه اول بجای خود نوشت معنی مصرعه ثانی را بجای باید نشاند
 مشهوره نیز که در شان آن در آخر سورہ ہرات میفرمایند والدین را محتاج و
 مسجد خراب را و آفرینند بقای این المؤمنین و اصرار المرحوم
 اللہ و یہود من قبل و یخلص ان اردنا الا الحسنہ
 و اللہ یعلم انہم لکاذبون لا تقم فیہ ابد المسجد اسس
 علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ الایہائی این
 مسجد منافقان بودند غرض فاسدہ وین بنا سطح نظر داشتند چنانچہ باجماع
 آن وین آیات او خدا فرمودہ اند بوجہ فساد نیات او شان این عمل خیر او شان
 کہ در مرتبہ ہورت کار ایمان و اہل ایمان بود آنچنان رشت و زیون شد کہ
 خود از بالا ہفت آسمان پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدا می لا تقم فیہ
 ابد دادند و چنین نماز و روزہ و اقرار شہادتین اہل نفاق را تصور باید فرمود
 کہ از سر تا پای بیجہ ریشی و زبونی کہ همانا معنی علت است بیخ نخواہد بود اگر بالفرض
 کسور ابا و کار فراموش باید کہ پس ایستہ کہ یکبارہ کارہ اند و السلام نظر با اتحاد جناب
 بامیر محمد بنی بیگ صاحب بن بیچہ جدا گانہ نمی نویسم بعد سلام بہین یک مصنون
 است السلام بہینہ او اوران سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب
 مولوی تنہا صاحب مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علیخان صاحب
 سلام احقر رسانند فقط

نوحہ و فراق حضرت مولانا جناب مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

مصنفه منشی حمیدالدین متخلص بجز درین قصه سبیل

که بنیم روی زیبا در غنا
چه افتاد که تا دامن کشیدی
جفا کردی که زیر خاک رستی
یو در روی ترا هر دیده جو یا
گل نظاره از حسن که چینم
مرا از دیدن تو دیده هایمند
مرا بخت جام عمر لبسریز
بمیرم زیر پایت جان سپارم
کجائی روح مایان جان مایان
کجائی ای که سویت چشم بازم
نه خاک لحد ایسان بجزود
تناسی که او در پیمانه ام بود
به پیش آستان جان سپارم
کفن از دهنست قبرم جویست
و بال جان نباشد داودان جان
رحمت دور مرد و نو جوان مرد
خدا مرز دش مرد نکو بوده

و از خاک مولانا بیرون آ
چه دیدی که سرم سایه بریدی
نه پہلویم گرفتیم پاک رستی
مرا باشد اگر صد چشم بینا
کشتایم دیده گروے که بینم
ترا هر لحظه کار که با خداوند
ترا از دیدن ما گشته پر هیز
کجائی تا ترا خدست گذارم
کجائی او سرو مان مایان
کجائی ای که بر تو بود نازم
تو و آغوش قبر ایسان بجزود
همان حسرت که اندر سینه ام بود
که باشد کاش که گر اخیتارم
سرم بر زانویت چشم بر ویت
و گر نه هر کجا باشم خرامان
کس گوید به پیش کوفلان مرد
تو فرمائی بر این شرب که او بود

<p> همین گفتن بخاتم بیشک وریب نه رازی تا که پنهانت پسندند و گر خالی بیاد رسد و دم من و گر چشمی بیاد رسد و دم رو هزاران خلوتی موجود باشد بیابنشین قدم زن لا و بالی بیابنشین قدم زن چیت چالاک بیابنشین قدم زن مالکانه بیابنشین قدم زن ای گناهیم </p>	<p> ترا چون برگزیده است عالم غیب نه سخن نه تافته خاکت فکندند اگر نوری به حال من قدم زن و گر خودم روی در چشم من شود اگر تنهایی مقصود باشد وای دارم ز دروغ و غیبس حالی سر و دارم ز سودای دیگر باک نهان دایم درون بیت خانه دو چشم و اندرونش پرده بایم </p>
--	---

و ما غم شدیدی از فکر افیاض
 بیابنشین قدم زن ست و سرشار

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

شاکر اکل النعمان فی فضل الحدیث قدوة الفقهاء ربنا الله
 اجاب مولانا رشید

گنگوئی و مولانا احمد حسن صاحب امرویی در مطبع گلزار احمدی واقع شهر آمل
 با تمام راجی الی رحمت الله محمد و آل الله و حب
 سنه ۱۳۱۰ هجری طبع گردیده

LYTT

۲۲

کتابخانه

اشتهار

نام کتاب	نام مصنف	قیمت	محمول
آبجیات	مولانا محمد قاسم	۱۲۰	۱۰۰
نظر سید لکھنوی کاغذ لایبی	"	۵۰	۲۰۰
زبرد کاغذ مروج	"	۱۲۰	۱۰۰
چندہ الشیخ	"	۱۳۰	۲۰۰
لغات قاسمیہ	"	۱۰۰	۱۰۰
قاسم العلوم	"	۱۲۰	۲۰۰
الدلیل الحکم	"	۱۰۰	۱۰۰
تحدید الناس	"	۱۳۰	۱۰۰
اسرار قرآنی	"	۱۰۰	۱۰۰
حجت الاسلام	"	۱۳۰	۱۰۰
حق البیج فی اثبات الراجح	"	۱۰۰	۱۰۰
تخصیص العقائد	"	۲۰۰	۱۰۰
رسالہ تحفہ	"	۱۰۰	۱۰۰
مباحثہ شاہجہانپور	"	۱۰۰	۱۰۰
قصائد قاسمی	"	۱۰۰	۱۰۰
زبدۃ المناسک	مولانا رشید احمد صاحب گوجی	۳۰۰	۱۰۰
برایت الشیخہ	"	۳۰۰	۱۰۰
المنشئ الامینی	"	۱۰۰	۱۰۰
لغات رشیدیہ	"	۱۰۰	۱۰۰
تفسیر حنائی	"	۱۰۰	۱۰۰
ظفر سبین	مولوی محمد علی صاحب	۱۰۰	۱۰۰
قصائد اربع المسی طیب النعم	شاہ ولی اللہ صاحب	۳۰۰	۱۰۰
مکتوبات المسی علی شہ	شاہ عبد القادر جیلانی رحمہ اللہ علیہ	۱۲۰	۱۰۰
	و میرزا جان خان صاحب رحمہ اللہ علیہ		
	دشاہ ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ علیہ		
اجوبہ اربعین حصہ اول	جناب مولانا محمد قاسم صاحب	۱۰۰	۱۰۰
رسالہ فیوض قاسمیہ	"	۱۰۰	۱۰۰

اور انکو سوانہ ادبی کی کتابیں ہر قسم کی موجود ہیں جن صاحبکو مطلوب ہوں قیمتیں سبیکہ شہر سڑک طلب فرمائیں فشفہ

محمد ابراہیم شاہجہانپوری قلم بردار ہے غرضی شہر مراد آباد واقع مسجد بابو شناسی